

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: نقد نظری و طرح ائتلاف^۱

محمود سریع القلم

چکیده

فهم سیاست خارجی ایران در مسیر تاریخی میسر است. چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز در بستری تاریخی شکل گرفته است. اهداف سیاست خارجی ایران را می توان در ایجاد حکومت شیعی در ایران، دفاع از نهضت های آزادی بخش و مبارزه با استکبار و امپریالیسم خلاصه کرد. تحقق هر یک از این اهداف مستلزم توانایی ها و امکاناتی است: درباره هدف اول، برای تحقق نظام شیعی در ایران زمینه ائتلاف با کشور دیگری وجود ندارد و تا زمانی که این هدف، هدفی داخلی تلقی شود، مشکلی ایجاد نمی کند؛ اما تحقق حکومت اسلامی در دیگر کشورها، جزو اهداف کوتاه مدت نیست. مبارزه با قدرت های بزرگ نیز در حد مقدرات امکان پذیر است.

۱. این مقاله متن تنظیم و ویرایش شده سخنرانی آقای دکتر محمود سریع القلم استاد علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی در نشست تخصصی مورخ ۱۳۸۱/۵/۸ دفتر مطالعات سیاسی مرکز پژوهش های مجلس است که پیش از این مستقلاً با شماره ۶۴۸۴ در مهر ۱۳۸۱ انتشار یافته است.

گذشت زمان و آگاهی از مسائل جامعه و نظام بین‌الملل در عمل موجب تعدیل اهداف سیاست خارجی ایران شده است. با وجود این تعدیل، هنوز هم تناقضاتی در عرصه سیاست خارجی کشور دیده می‌شود. دیدگاه توسعه‌گرایی یا وظیفه‌گرایی، دو مسیر فکری مختلف را ترسیم می‌کند و عضویت در سازمان تجارت جهانی با مخالفت با قاعده‌مندی اقتصاد جهانی به دست ایالات متحده منافات دارد. خصوصی‌سازی اقتصاد با سیاست خارجی انقلابی ممکن نیست. باید دست به انتخاب زد و به پیامدهای آن نیز توجه کرد.

سیاست خارجی ایران تحت‌الشعاع اصول ثابتی قرار دارد که عبارتند از: ۱- جغرافیای سیاسی، ۲- اهمیت ایران از نظر جغرافیای اقتصادی و انرژی، ۳- تمایل مردم به فرهنگ و فناوری غرب، و ۴- علاقه شدید به استقلال‌خواهی.

همچنین باید توجه داشت که نمی‌توان مسائل داخلی را از مسائل خارجی تفکیک کرد. تأمین نیازهای داخلی با استفاده از منابع خارجی و امکانات بیرونی امکان‌پذیر است و افزون بر آن مسائلی مانند عدالت، آزادی‌خواهی، کمک به مسلمانان، ایستادن در کنار نهضت‌ها و مبارزه با ظلم، سیاست خارجی خاص خود را ایجاب می‌کنند.

مقدمه

در این مقاله، ابتدا سیاست خارجی ایران از لحاظ نظری ترسیم و سپس وضعیت سیاست خارجی کشور از منظر عینی و تحولات جاری بررسی می‌شود. فهم سیاست خارجی ایران با توجه به مسیر تاریخی و روند خطی امکان‌پذیر است. ایران بعد از زنده‌تأثیر زوال تدریجی چند حکومت بوده است که از قاجاریه شروع شده و پس از آن به شدت از عوامل بین‌المللی تأثیر پذیرفته است. این خود فرهنگی به وجود آورده است که می‌توان آن را فرهنگ خارجی ستیزی و خارجی‌زدایی نامید. این فرهنگ همچنان سیطره دارد و به طور طبیعی عواقب و هزینه‌های خود را به بار می‌آورد. فهم این روند خطی تاریخی برای درک مسائل کنونی بسیار ضروری است. گذشته از فهم وضعیت فعلی، برای رفع مشکلات سیاست خارجی کشور باید با توجه به همین بستر تاریخی راه‌حلی‌هایی ارائه کرد. قانون

اساسی کشور بر اساس این چارچوب شکل گرفته و بخش سیاست خارجی آن زیر تأثیر همین تحولات تاریخی تدوین شده است.

اهداف سیاست خارجی بر اساس قانون اساسی

در صحنه بین‌المللی، برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران سه هدف زیر اهمیت دارد:

۱. **تشکیل حکومت شیعه:** ایجاد حکومتی شیعی در ایران که به طور طبیعی یک حکومت دینی، بومی و منحصر به فرد خواهد بود، یعنی هیچ کشور دیگری در دنیا به دنبال این نوع حکومت نیست.

۲. **دفاع از مسلمانان:** حلقه دوم سیاست خارجی، حمایت از جهان اسلام و نهضت‌های آزادیبخش به ویژه نهضت‌های آزادیبخش اسلامی است که این خود نوعی هدف و جهت‌گیری برای سیاست خارجی کشور به شمار می‌رود.

۳. **مبارزه با استکبار:** هدف کلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، مبارزه با استکبار، امپریالیسم یا قدرت‌های بزرگ است که شامل حال کشور اسرائیل هم می‌شود. اگر این موارد به عنوان اصول کلی سیاست خارجی کشور در نظر گرفته شود، تحقق هر یک نیازمند توانایی‌ها و امکاناتی است و برای تحقق هر حلقه باید کارهای ویژه‌ای انجام شود.

هیچ کشوری نمی‌تواند بدون حداقل همکاری با دنیای بیرون خود ارتباط برقرار کند و باید در برخی زمینه‌ها با سایر کشورها همکاری کند. اگر از زاویه ائتلاف به سیاست خارجی نگریسته شود هر کشوری در نظام بین‌الملل برای تحقق اهداف خود به همکاری با دیگران نیاز دارد؛ یعنی هیچ کشوری نمی‌تواند به تنهایی اهداف خود را تحقق بخشد. در روابط بین‌الملل مراتب و مراحل مختلف همکاری عبارت است از: ۱- هماهنگی، ۲- همکاری، ۳- ائتلاف، ۴- همگرایی، ۵- اتحاد. در این سلسله مراتب، اتحاد نشانه‌اوج همکاری‌های دو یا چند کشور و نزدیکی ماهیت نظام‌های سیاسی آنها به یکدیگر است.

ممکن است حکومت‌های آلمان، فرانسه، سوئد و ایتالیا در جزئیات با یکدیگر متفاوت باشند اما فلسفه حکومتی آن‌ها یکی است و همین، زمینه‌ساز اتحاد بین آن‌ها شده و اتحادیه اروپا را به وجود آورده است.

بسیار روشن و طبیعی است که برای تحقق یک نظام شیعی در ایران، زمینه ائتلاف با هیچ کشوری وجود ندارد، یعنی هیچ کشور دیگری به دنبال تشکیل یک حکومت شیعی نیست و این هدفی ویژه برای ایران است. این هدف تا زمانی که یک هدف بومی، ملی و داخلی قلمداد شود مشکل چندانی برای کشور به وجود نمی‌آورد اما زمانی که آن را هدفی منطقه‌ای و فراتر از ایران شامل کشورهای اسلامی با تنوعات چشمگیری که از لحاظ فهم حکومت دینی دارند قلمداد کنیم به گواهی تاریخ انقلاب اسلامی، مشکل‌ساز خواهد شد. در اوایل انقلاب این تلقی وجود داشت که شاید زمینه تحقق حکومت‌های اسلامی به راحتی به وجود آید ولی در عمل دیده شد که در مقابل این تلقی ائتلاف بزرگی از کشورهای عربی و اسلامی - حکومت‌ها و دولت‌های متحد با غرب - به وجود آمد تا جلوی تحقق آن را بگیرند. به نظر من طی جنگ ایران و عراق و به ویژه پس از آن ایران نشان داده است که به دنبال عملی کردن این هدف نیست؛ یعنی ممکن است وحدت دنیای اسلام جزو آرزوهای جمهوری اسلامی باشد اما جزو اهداف کوتاه‌مدت آن نیست و به دنبال تحقق این هدف در داخل کشور است.

هدف سوم که کار را قدری پیچیده‌تر می‌کند مبارزه با قدرت‌های بزرگ است. از متون دینی قابل استخراج است که حکومت دینی می‌بایست به دنبال مبارزه با ظلم و ایجاد عدالت در داخل و خارج باشد. حال این پرسش نظری قابل طرح است که آیا برخورد با قدرت‌های بزرگ هدفی انقلابی است یا دینی؟ یا این که هر دو است؟ بسیاری از امور در حلقه امور انقلابی قابل بحث است اما قابلیت ایدئولوژیک و عقیدتی هم دارد. این هدف ریشه در تفکرات ایرانیان دارد و اضافه شدن مسأله حضور و عملکرد بیگانگان در کشور ما در دوپست سال اخیر، موجب شکل‌گیری جبهه سیاسی در مقابل قدرت‌های بزرگ در داخل کشور شده است.

در شرایط فعلی درک این مسأله مهم است که آیا پیگیری همزمان این سه هدف امکان‌پذیر است یا خیر؟ آیا یک روش‌شناسی بر انتخاب اصول حاکم است یا این که بر اساس ضرورت فقهی تمامی این اصول باید همزمان و بدون توجه به مقدمات کشور عملی شود؟ به این پرسش، پاسخ‌های متفاوتی داده شده است ولی همه پاسخ‌دهندگان به اتفاق قائل به رعایت مقدمات هستند؛ یعنی معتقدند مقدمات یک کشور و یک حکومت دینی در تعیین، تعریف و پیگیری اهداف آن نقش مهمی دارد. ممکن است برخی از اهداف درازمدت و برخی کوتاه‌مدت باشند. مطالعه دو تلقی در ایران نسبت به عربستان نشان می‌دهد که یک تلقی عربستان را بزرگ‌ترین دشمن اسلام، و تلقی دیگر ایران و عربستان را دو بال اسلام می‌داند. میان این دو تلقی پنج سال و چهار ماه فاصله است. از نظر علمی می‌توان اثبات کرد که در دو دهه اخیر تسلط امریکا بر عربستان بیش‌تر از بیست برابر شده است؛ یعنی آنچه عوض شده است عربستان نیست، عربستان وابسته‌تر شده است. یعنی اگر وضعیت عمومی و امنیت ملی عربستان در سال ۱۳۶۰ با سال ۱۳۸۰ مقایسه شود، عربستان امروز به مراتب وابسته‌تر از گذشته است. در واقع می‌توان نتیجه بسیار مهمی از نوع عملکرد ایران گرفت: سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران در بین‌المللی کردن منطقه خاورمیانه نقش اساسی داشته است، یعنی امروزه خاورمیانه نسبت به ۲۰ سال گذشته به مراتب بین‌المللی‌تر شده است. برای مثال یک بار با دوستانی از وزارت خارجه این بحث مطرح شد که شکی نیست که ایران باید به عنوان یک کشور قدرتمند در منطقه خلیج فارس حضور و نفوذ داشته باشد، اما اشکال در روش‌های حضور است. چگونه می‌توان در کشورهای خلیج فارس حضور و نفوذ بیشتری داشت؟ به نظر من دانشگاه تهران باید به باهوش‌ترین و برجسته‌ترین افراد این کشورها در دندانپزشکی، حقوق، اقتصاد، جراحی مغز، روزنامه‌نگاری و غیره بورس اعطا و این افراد را تربیت کند و هزینه تحصیلات آن‌ها را در بهترین دانشگاه‌های دنیا پرداخت کند تا بعد از بازگشت آن‌ها به کشور متبوع‌شان، در ۱۰ سال آینده برجسته‌ترین افراد در قسمت غربی منطقه خلیج فارس و صاحبان رأی و نفوذ هم شیعه و هم متخصص باشند. تقریباً ۴۰ سال از زمان این تلقی که با اسلحه می‌توان به کشورهای

دیگر نفوذ کرد گذشته است. دنیا، دنیای نرم‌افزار است. هر قدر کار نظامی انجام شود باز کشورهای بسیار قدرتمندتری از ایران وجود دارند. اگر ایران جنگنده X را در اختیار داشته باشد، کشور دیگر جنگنده Y را تهیه می‌کند. در سیاست خارجی ایران اهداف انسانی زیادی وجود دارد که هیچ کس نمی‌تواند در منطق این اهداف تردید کند. ما علاقه‌مندیم کشورهای مسلمان آزاد باشند و زیر سلطه نباشند. این هدف خوبی است اما روش و روش‌شناسی تحقق آن هم مهم است. آیا این کار در ۶ ماه یا در ۵۰ سال عملی خواهد شد؟ این‌ها کمی وارد مباحث شناختی می‌شود اما کلاً فهم پدیده‌ها برای ما دشوار است زیرا شخصیت ایرانی بیش‌تر تحت تأثیر هیجان و حماسه است تا استدلال. شخصاً تعجب نمی‌کنم که سیاست خارجی ما این جهت‌گیری را داشته است چون خمیرمایه شخصیت عمومی در کشور ما، شخصیت حماسی و هیجانی است که بلافاصله باید عکس‌العمل نشان دهد. نتیجه‌گیری این بخش از صحبت به این نکته معطوف است که مبارزه با قدرت‌های بزرگ ممکن است یک اصل انسانی باشد اما آیا بحث مقدرات مهم است یا خیر؟ آیا در مملکت‌داری توجه به عواقب کاری که انجام می‌گیرد مهم است یا خیر؟ آیا کشور هزینه‌های پرداختی برای کارهایی را که انجام می‌دهد مطالعه می‌کند یا خیر؟ پاسخ به این پرسش‌ها تا اندازه‌ای به نظام فکری حاکم بر کشور برمی‌گردد. بر بسیاری از کارهایی که انجام می‌شود عنوان وظیفه اطلاق می‌شود نه محاسبه، در حالی که این دو دایره به نسبت مختلف هستند و هزینه‌ها و عواقب خود را دارند. من به عنوان یک دانشگاهی مانند یک شیمیدان علاقه‌مندم پدیده سیاست خارجی را زیر ذره‌بین بگذارم و مواردی را که مشاهده می‌کنم، نقل کنم. طبیعی است که در این مقام نمی‌توان در مورد درست یا غلط بودن قضاوت کرد فقط باید وضع موجود را تبیین کرد.

تناقضات موجود در سیاست خارجی

با گذشت زمان و آگاه شدن از مسائل جامعه و نظام بین‌الملل در عمل سه هدف از اهداف سیاست خارجی تعدیل شد، اما هنوز هم برخی ابعاد مهم عقیدتی و ایدئولوژیک سیاست

خارجی به جای خود باقی است: مسأله تعارض با کشور امریکا و نوع برخورد با مسأله اختلاف فلسطین - اسرائیل همچنان جزو مبانی ایدئولوژیک، عقیدتی، سیاسی و امنیتی کشور ماست به نظر می‌رسد که این اهداف را نمی‌توان هم‌زمان پیش برد. پیشرفت کشور یک نوع سیاست خارجی را می‌طلبد، در حالی که یک کشور انقلابی باید نوع دیگری از سیاست خارجی را تعقیب کند. بحث درباره سیاست خارجی ایران به اعتقاد سیاستگذار یا محقق به توسعه‌گرایی یا وظیفه‌گرایی بستگی دارد.

تناقض‌های بسیار پیچیده‌ای در کشور وجود دارد که در اینجا به چند مورد از آن‌ها اشاره می‌کنیم. ایران می‌خواهد عضو سازمان تجارت جهانی شود که کشورهای قدرتمند صنعتی آن را با قصد قاعده‌مندسازی اقتصاد جهانی به وجود آورده‌اند. این کشورها قدرت دارند - همچنان که ایران قدرت دارد و در سطح منطقه خاورمیانه از اهرم‌های قدرت خود استفاده می‌کند - و در صحنه جهانی می‌خواهند اقتصاد جهان را هدایت کنند. اقتصاد امریکا، آلمان و ژاپن در مجموع ۶۰ درصد اقتصاد بین‌الملل را تشکیل می‌دهد؛ وقتی چند کشور صنعتی هم به آن‌ها اضافه شود این نسبت به بیش از ۷۰ درصد می‌رسد. بنابراین، امریکا با استفاده از قدرت خود می‌خواهد اقتصاد جهانی را نظم دهد و قاعده‌مندی آن هم در دست اوست. ایران می‌خواهد عضو این سازمان شود چون عضویت در آن منافعی را تأمین می‌کند. وزارتخانه‌های نفت، صنایع و معدن، بازرگانی و قسمت‌های اقتصادی کشور همه به عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی تمایل دارند. بین عضویت در این سازمان یا مبارزه با امریکا باید یکی را انتخاب کرد. این نشان‌دهنده تناقض است. مسلم است که این دو هدف را نمی‌توان با هم پیگیری کرد زیرا استفاده از امکانات آن‌ها و هم‌زمان مبارزه با آن‌ها ممکن نیست. برقرار کردن ارتباط با حکومت‌ها و مخالفان آن‌ها در یک زمان میسر نیست.

حکومت دینی و دمکراسی حلقه‌های اتصال بسیار ضعیفی دارند. در دمکراسی مبنای رأی اکثریت است. پارلمان سوئد تشکیل جلسه می‌دهد رأی اکثریت تبدیل به قانون کشور می‌شود حتی اگر ۵۱ درصد باشد. اما در حکومت دینی نمی‌توان رأی اکثریت را مبنای قانون قرار داد. یک منبع دیگر هم وجود دارد که آرا باید از مجرای آن عبور کند. بدون

بحث در مورد سست یا غلط بودن مسائل، باید گفت این دو با هم سنخیت ندارند. در جامعه سیاسی ایران، شخصیت ایرانی لایه‌های متفاوتی دارد: دنیایی، عرفانی، فلسفی، تجملاتی، غربی، شرقی، شیعی و غیره. ایرانی همه این چیزها را با هم می‌خواهد. طلب حکومت دینی در کنار دموکراسی در سنخیت مستقیم با شخصیت او است و تضادی تاریخی را نیز نشان نمی‌دهد. نزدیک به ۹۰ درصد تجارت خارجی کشور با غرب است در حالی که غرب مملو از فساد قلمداد می‌شود یا اصلاً وجود آن انکار می‌شود. جمهوری اسلامی خواهان اقتصاد غرب و قرارداد نفتی ۱۰ میلیارد دلاری است و اقتصاد غرب با روابط تجاری، بازرگانی، صنعتی، تکنولوژی با غرب را خواستار است اما سیاست، فرهنگ و فلسفه آن را قبول ندارد. غرب هم متقابلاً از سال ۱۹۹۵ رسماً خود را یک سیستم معرفی کرد یعنی مجموعه‌ای از اقتصاد، فلسفه، سیاست و فرهنگ که یا باید همه آن پذیرفته شود یا همه رد شود. از نظر غرب ممکن است کشوری در دنیا یافت شود و به غرب بگوید که اقتصاد آن را بدون فلسفه‌اش می‌خواهد، اما چنین کشوری باید قدرت داشته باشد؛ در این صورت می‌تواند با غرب وارد معامله شود. مثلاً هواپیمای آن را بگیرد ولی فلسفه کانت را قبول نکند، یا آخرین تحولات بیوتکنولوژی را خواستار شود اما فردگرایی و لیبرالیسم آن را نپذیرد. ممکن است کشوری قادر به انجام این کارها باشد اما نیازمند پشتوانه‌های نظامی، اقتصادی و سیاسی است. باید کشور قدرتمندی باشد تا توان تفکیک در قدرت غرب را داشته باشد.

غربی‌ها می‌گویند شما حق تفکیک ندارید و ما اجازه نمی‌دهم روابط اقتصادی بدون روابط سیاسی باشد. این که ایران خواهان روابط سیاسی نیست ناشی از تاریخ و تفکرات ماست که هر دو درست است؛ ایران هم از نظر تاریخی از غرب لطمه خورده است، و هم این تفکرات ما ریشه دینی و ملی دارد. ما کلاً علاقه‌مندیم که خودمان باشیم. من فکر می‌کنم این مسأله ریشه دینی نیز دارد، زیرا شرق آسیا با غرب خیلی راحت زندگی می‌کند، امریکای لاتین خیلی راحت با غرب زندگی می‌کند. حتی آفریقا اگر شرایط مهیا شود، زندگی می‌کند. بلوک شرق پس از کمونیسم با غرب راحت زندگی می‌کند. اما ایران با این مسأله مشکل دارد و این مشکل تنها در این کشور نیست. در عربستان لایه‌های اجتماعی

و دینی آن مشکل دارند، مصری‌ها مشکل دارند، اردن مشکل دارد، احزاب فضیلت و رفاه در ترکیه هم با غرب مشکل داشتند، همین‌طور در پاکستان و حتی یک لایه‌ای از مردم مالزی. اما دلیل سوم تفکیک، ناشی از ضعف ماست. ناتوانی در کار با دنیا به دلیل ضعف و انعطاف‌پذیری است. کشش‌پذیری ایرانی خیلی بالاست، خیلی سریع می‌تواند تغییر پیدا کند و در معرض مسائل جدید به سادگی هویت و ماهیت خود را عوض کند. مطالعه طیف اندیشه سیاسی در ایران در صد سال گذشته نشان می‌دهد که انواع و اقسام نظام‌ها در کشور تأسیس شده و ورود و خروج در هر مرام امکان‌پذیر بوده است اما پایه‌های محکمی که بر اساس آن‌ها بتوان یک نظام ایجاد کرد، وجود نداشته است. در حالی که مرام‌ها و چارچوب‌های آن‌ها را می‌توان عوض کرده و با خواسته‌های خود منطبق ساخت. این سه هدف نمی‌تواند همزمان تعقیب شود و باید هزینه آن نیز پرداخته شود. اگر حرکت در مسیر پیشرفت کشور را بخواهیم این خواسته نیازمند کار با دنیا است. چون پول و تکنولوژی در آن است. تناقض آخر امکان‌ناپذیری خصوصی‌سازی اقتصادی با سیاست خارجی انقلابی است. خصوصی‌سازی اقتصادی معنای بسیار مهمی دارد که همان سازگاری سیاسی با دنیا است. بحث درباره درستی خصوصی‌سازی نیست. کسی که در پی خصوصی‌سازی اقتصادی است باید با دنیا به لحاظ سیاسی سازگار باشد. نمی‌تواند یک بخشی از آن انقلابی و بخشی دیگر دنبال خصوصی‌سازی اقتصادی باشد. تناقض‌ها را باید حل کرد. خواستن برخی از امور به بخشی از روان ما برمی‌گردد: عدالت جهانی، عدالت در میان کشورهای اسلامی، خروج دنیای اسلام از سلطه؛ بخش دیگری از روان ما نیز خواهان آسفالت درست خیابان‌ها و تعویض هواپیماهای ایران ایر بعد از ۳۰ سال کار است. طبعاً این یک انتخاب است و البته هر انتخابی هم عواقب خود را دارد.

اصول ثابت سیاست خارجی

به نظر من سیاست خارجی کشوری که از نظر جغرافیایی ایران نامیده می‌شود و در این منطقه با این ویژگی‌های سرزمینی، تاریخی، اجتماعی و فرهنگی قرار گرفته است، اصولی دارد که فهم آن‌ها خیلی مهم است. سیاست خارجی ایران چهار اصل مهم دارد:

اصل نخست، سیاست خارجی ایران تحت الشعاع جغرافیای سیاسی آن است که یک سیاست خارجی خاص را دیکته می‌کند. از نظر جغرافیایی کشور ایران، مستقل از ماهیت حکومت در تهران، یک کشور بین‌المللی است و در جای مهمی قرار گرفته است. هر نوع حکومتی در ایران باشد چه بخواهد و چه نخواهد این جغرافیا با دنیا و به طور طبیعی با قدرت‌های بزرگ ارتباط دارد. از یک طرف آسیای مرکزی و قفقاز و از طرف دیگر منطقه خلیج فارس و دنیای عرب؛ از یک طرف دو قدرت هسته‌ای پاکستان و هند در شرق آسیا و از طرف دیگر ارتباط با غرب و اروپا.

اصل دوم، سیاست خارجی ایران به منابع نفت و گاز مربوط و وابسته است. ۸۰ درصد منابع نفت و گاز دنیا در حلقه اول امنیت ملی ایران در شمال یا در جنوب آن قرار گرفته است. ۷۰ درصد سوخت اروپا و ژاپن از خلیج فارس عبور می‌کند. بنابراین ایران از نظر جغرافیای اقتصادی و انرژی اهمیت دارد. در طول ۲۳ سال گذشته کشور عربستان نزدیک به ۹۸۰ میلیارد دلار و ایران حدود ۳۰۰ میلیارد دلار درآمد نفتی داشته است. کشور عربستان حدود ۲۸۰ میلیارد از آن را صرف سرمایه‌گذاری در صنعت نفت کرده است، به طوری که در سال ۲۰۲۰ قابلیت صدور روزانه ۱۸ میلیون بشکه نفت را خواهد داشت. در حال حاضر این ظرفیت در حدود ۷/۵ میلیون بشکه است. این منطقه مهم است و ما باید با واقعیت انرژی آن زندگی کنیم و لذا وابستگی به منابع نفت و گاز جزو اصول ثابت سیاست خارجی است. اصل سوم، که در رابطه با اصول ثابت سیاست خارجی ایران قدری بحث‌انگیز است، این است که به نظر من و بر اساس شناخت من از جامعه ایرانی، مردم ایران تمایل زیادی به فرهنگ و فناوری غرب دارند و لذا با یک تناقض روبه‌رو هستیم. از یک طرف غرب از لحاظ فلسفی و تا اندازه‌ای سیاسی نفی می‌شود و از طرف دیگر فرهنگ و فناوری غرب به شدت مورد علاقه است. برای مثال، در یک هفته ۱۴ پرواز به آلمان و یک پرواز به پاکستان صورت می‌گیرد. اگر به اسناد نگاه کنید ۸۳ درصد ترافیک هوایی ایران به سمت اروپاست و نمی‌توان گفت که افراد غربزده و لیبرال به اروپا می‌روند. هر کس هم که بخواهد درس بخواند یا تبلیغ کند به آن جا سفر می‌کند. این واقعیتی است که تکنولوژی آلمانی به هندی

ترجیح داده می‌شود. در اوج شور انقلابی در کشور در سال ۱۳۶۱ روابط ایران با جهان سوم از نظر اقتصادی تعطیل شد. پس از سال ۱۳۶۱ حرکت به سمت غرب شروع شد و اکنون قریب به ۹۰ درصد تجارت با غرب و با ۶ کشور ژاپن، ایتالیا، فرانسه، آلمان، انگلیس و کانادا است. تمایل به غرب واقعی در فرهنگ عمومی و سیاست خارجی ایران است.

اصل چهارم، اصل استقلال خواهی است. در ایرانی علاقه شدیدی به استقلال خواهی وجود دارد. البته امروزه واژه استقلال در متون علوم سیاسی و روابط بین‌الملل مطرح نیست. واژه‌ای استقلال و استعمارزدایی از اصطلاحات دهه ۱۹۶۰ میلادی است. اکنون واژه حاکمیت ملی مرسوم است. کشورها سعی می‌کنند بر اساس حاکمیت ملی خود تصمیم بگیرند که می‌خواهند چه کنند. یک تناقض بزرگ در کشور این است که از یک سو می‌خواهیم خودمان باشیم و از سوی دیگر خواستار کار با دنیا هستیم و کیست که بتواند این مشکل را حل کند؛ کدام فرمول است که بتواند این مهم را انجام دهد. به نظر من اکنون مسائل ایران در این گلوگاه اصلی گرفتار شده است. اگر با دنیا ارتباط برقرار شود مشکل سلطه وجود دارد و اگر با دنیا ارتباط برقرار نشود مشکل علم، تکنولوژی و جز این‌ها چگونه می‌توان حاکمیت و هویت ملی را حفظ کرد و در ضمن با دنیا مراد داشته؟ چگونه باید از این جغرافیای مهم و منابع سوخت در اطراف به نفع کشور بهره‌برداری کنیم؟ گرچه تلاش می‌شود که مسائل داخل کشور از مسائل سیاست خارجی تفکیک گردد ولی گره‌های موجود در سیاست خارجی به طور طبیعی به مسائل داخلی هم بازمی‌گردد. هر چند سیاست خارجی راه خود را ادامه می‌دهد و مسائل داخلی هم راه خود را می‌رود اما اگر به استراتژی ملی اندیشیده شود، نمی‌توان مسائل داخلی را از مسائل خارجی تفکیک کرد. به نظر من مدیریت منطقی و کارآمد در سیاست خارجی این است که مسائل داخلی و خارجی با هم پیوند داشته باشند. طبق برآوردها در سال ۱۴۱۰ شمسی جمعیت ایران حدود ۱۰۰ میلیون نفر می‌شود و نزدیک به ۷۰ درصد این جمعیت کم‌تر از ۳۵ سال خواهد داشت یعنی فوق‌العاده جوان خواهد بود. باید به مسائل اقتصادی، رفاهی، اجتماعی، آموزشی، امکانات عمومی، تسهیلات، منابع عمومی، تلفن، برق، گاز و مسکن این گروه توجه کرد.

پرسشی که یک اقتصاددان به طور طبیعی مطرح می‌کند این است که «برای تأمین این نیازها برای ۱۶-۱۷ سال آینده چه میزان منابع وجود دارد؟ چه میزان به منابع داخلی و چه قدر به منابع خارجی نیاز است؟» به نظر می‌رسد برای یک زندگی معمولی با استانداردهای عمومی برای این جمعیت، امکانات بیرونی لازم است. نمی‌توان با امکانات درونی تمامی این تسهیلات را فراهم کرد. برای استفاده از امکانات بیرونی باید سیاست خارجی دیگری را در پیش گرفت. اگر خواستار ایستادن روی سکوی پیشرفت کشور هستیم باید با دنیا مرآده داشته باشیم. تفکر مدیریت در ایران کهنه است که یکی از دلایل آن عدم ارتباط با دنیا است. یعنی بسیاری از روش‌ها و اندیشه‌های آن ۳۰ تا ۴۰ سال از دنیا عقب است. جامعه‌ای که علاقه به نو شدن و تکنولوژی در آن وجود دارد، اگر با دنیا مرآده طبیعی نداشته باشد، دچار مرآده مصنوعی خواهد شد که بعد از یک دوره‌ای ممکن است عواقب خاص خود را به بار آورد. این است که این جامعه، جامعه‌ای جهان‌مدار است. ایرانی می‌خواهد از دنیا سردریاورد. ایرانیان با وجود مشکلاتی که برای سفر دارند تلاش می‌کنند بروند و دنیا را ببینند. در حالی که در پاکستان چنین علاقه‌ای دیده نمی‌شود. در مصر نیست. شاید در ترکیه هم نباشد. اما ایرانی به خاطر گذشته و تمدن و فرهنگ خود و علاقه‌ای که به فهم و ادراک دارد می‌خواهد دنیا را بشناسد.

طبق آمار رسمی دولت امریکا ۳۹ درصد تکنسین‌های دره سیلیکن (Silicon Valley) امریکا که مرکز تکنولوژی دنیاست، ایرانی و مصری هستند. در امریکا ۶۹ هزار ایرانی و در اروپا ۷ هزار ایرانی با مدرک دکترا وجود دارد. یعنی علاقه، تخصص و تحصیلات به شدت زیاد است. اگر بخواهیم آینده‌نگرانه به مسأله بیندیشیم سیاست خارجی ما باید به مسیر دیگری برود. اما از آن سو، مسأله عدالت، آزادیخواهی، کمک به مسلمانان، ایستادن در کنار نهضت‌ها و مبارزه با ظلم، سیاست خارجی خاص خود را دارند و هزینه‌های خود را هم در مورد تکنولوژی و ارتباطات و غیره به بار می‌آورند. بنابراین ائتلاف در سیاست خارجی ایران خیلی زمینه ندارد. ائتلاف برای پیشرفت اقتصادی هم به شدت تحت تأثیر ابعاد دیگر سیاست خارجی ماست. همکاری اقتصادی و تکنولوژیک با سایر کشورها بسیار

تحت تأثیر سیاست خارجی است. اتحادیه اروپا می‌گوید که می‌خواهد با ایران کار کند اما در کنار آن می‌خواهد یک قرارداد حقوق بشر نیز امضا کند، نه به این دلیل که اروپا در ارتباط با دیگران به حقوق بشر خیلی اهمیت می‌دهد، بلکه به این دلیل که زیر فشار امریکاست. برای این که زیر فشار گروه‌ها در اروپا و داخل پارلمان‌هاست. می‌خواهد این قرارداد را امضا کند تا بتواند کار اصلی خود، یعنی دادوستد اقتصادی و غیره را انجام دهد. جمع‌بندی من این است که ایران زمینه ائتلاف در سیاست خارجی ندارد و به لحاظ ایجاد حکومت دینی نیز نمی‌تواند ائتلاف کند. برای پیشرفت اقتصادی در شرایط فعلی زمینه وجود ندارد زیرا تحت الشعاع مسائل دیگر است؛ هر زمان قرار است یک سرمایه‌گذاری جدی در ایران انجام بگیرد اسرائیل سریع جلوی آن را می‌گیرد و امریکاییان با فشار اسرائیلی‌ها کار را پیش می‌برند. الآن برای ما مبارزه با استکبار و امپریالیسم کشور دیگری در دنیا وجود ندارد که بخواهیم با آن شریک شویم و ائتلاف کنیم. روسیه و چین هم وارد فاز دیگری شده‌اند. من تأکید می‌کنم بحث در درست یا غلط بودن این مفاهیم نیست، بلکه این است که زمینه ائتلاف وجود ندارد و بر اساس افکاری که داریم به شدت تنها هستیم. اگر هم قرار باشد در اهداف تعریف و طراحی شده و مورد پیگیری در سیاست خارجی تجدید نظر شود باید از منظر سیاست داخلی، پیشرفت اقتصادی و امنیت ملی به مسائل نگاه شود یا این که باید از منظر سیاست خارجی ارتباط مهم و تنگاتنگی میان مسائل داخلی و مسائل خارجی به وجود آید. اگر ملاک، بالا بردن سطح زندگی مردم ایران باشد این خود به سیاست خارجی ویژه‌ای نیاز دارد.

نکته اساسی‌تر این است که سیاست خارجی جزئی از مسائل کل کشور است. کشور ما تناقضاتی دارد که تا آن‌ها را حل نکند توسعه اقتصادی، امنیت ملی، هویت دینی، ماهیت حکومت دینی، سیاست خارجی و روابط بین‌الملل آن همچنان لاینحل باقی خواهد ماند. غربی‌ها دو کار کرده‌اند که به نظر من برای ایران بسیار مضر بوده و آن‌ها را در کارشان بسیار موفق کرده است. تشخیص این امر خیلی مهم است.

نخست، محدود کردن ما در مسائل امنیت داخلی و خارجی، یعنی عمده کار در مملکت به مسأله امنیت محدود شده است. نگرانی‌هایی از بیرون و نگرانی‌هایی در داخل وجود دارد. حتی یک فرد هم اگر بخواهد رشد کند باید از مرحله امنیت عبور کند. اکنون تفکر مملکت‌داری در کشور ما تفکر بقاست، تفکر پیشرفت نیست. یعنی تلاش می‌شود آنچه که وجود دارد، حفظ شود. این خیلی خوب است، اما تنها یک مرحله است. مرحله مهم‌تر این است که انسان، کشور و جامعه رشد کند. برای استراتژی پیشرفت و رشد باید از مرحله امنیت عبور کرد و این خود، نیازمند فکر، برنامه، همت و آینده‌نگری است. متوقف ساختن ما در مرحله امنیت استراتژی غرب، و برای ما مضر بوده است. ایرانی‌ها ملت توانایی هستند. توقف در امنیت و ناتوانی در حرکت به پیش چه در حد فردی و چه در سطح کشوری که در منظومه تحولات جهانی قرار ندارد، درست نیست. ببینید کره جنوبی به دنبال چه مسائلی است. امارات متحده عربی می‌خواهد شهرک تکنولوژی اطلاعات خود را با نیروی ایرانی درست کند.

مسأله دوم این است که ما دائماً در حال دفاع از خود هستیم. یک روز می‌گویند در آرژانتین بمب گذاشته‌اید، می‌گوییم نه نگذاشته‌ایم. یک روز می‌گویند این فرد آمده در این جا این کار را کرده است، می‌گوییم نه اصلاً به ما ربطی نداشته است. طرف مقابل با روان‌شناسی کار می‌کند و واژه‌ها را دقیق انتخاب می‌کند. فردی که باید دائماً از خودش دفاع کند که من چنین نیستم، این خود مانع پیشرفت او خواهد شد. یک کشور در منزلت ملی و کلان اگر دائماً مشغول دفاع از سیاست خارجی خود باشد نمی‌تواند کاری پیش برد. ۵۰ درصد سیاست خارجی کار رسانه‌ای و ارتباطات بین‌الملل است. امروزه آقای خاتمی باید در روز ۵ ساعت تلفنی با رهبران دنیا صحبت کند؛ یعنی چیزی که در شأن این کشور است. رئیس‌جمهور باید این قدر با دنیا در تماس باشد. وقتی آقای خاتمی به عربستان می‌رفتند تصور می‌شد که تحول بزرگ تاریخی صورت گرفته است، زیرا با کشورهای دیگر ارتباط وجود ندارد.

مراوده نداشتن با دنیا مثبت نیست. استراتژی پیشرفت کشور در سیاست خارجی معنا می‌یابد. به هر حال گفتگوی فکری در حوزه حکومتی در کشور - با قضاوتی خوش‌بینانه - در سطح مسائل میانی و خرد است؛ در سطح مسائل کلان نیست. هر کشوری برای موفقیت نیاز به مغزافزار دارد. ارزش هر انسانی مساوی با فکر اوست. ارزش هر مملکتی مساوی با تعداد کسانی است که در آن فکر می‌کنند. این درست نیست که کشوری دائماً تنها برای حفظ امنیت فکر کند. این افتخار نیست. رجال این کشور به امنیت فکر می‌کنند و کسانی که سمت و برنامه دارند همه در پی حفظ وضع موجودند و لذا از داخل این رشد به دست نمی‌آید. این امر ممکن است ۱۰ سال دیگر هم ادامه پیدا کند چون پول نفت وجود دارد.

قبل از این که رجال کشور به اجماع نظر برسند که کجا می‌خواهند بروند هر نوع کار استراتژیک با بیرون غلط است. اصلاً موضوع کشور خاصی در میان نیست. این اجماع‌نظر باید به وجود بیاید و بین جناح‌ها اگر واقعاً هدف‌شان پیشرفت کشور باشد راحت‌تر می‌توان به اجماع نظر رسید. در این باره تعلق به خاک خیلی مهم است. اگر واقعاً در این جامعه، خاک و سرزمین مهم باشد - اصلاً بحث‌های ناسیونالیستی در این جا مطرح نیست، کم‌این که از منظر تفکر دینی هم خاک خیلی مهم است - خیلی راحت می‌توان به اجماع رسید که این جمعیت با هوش، جوان و توانای ۷۰ میلیونی چگونه اداره گردد که ایران ژاپن خاورمیانه شود. برای تنظیم و هدایت استراتژی ملی، قدرت ملی، افزایش توان ملی، تعلق به خاک بسیار مهم است.

اگر دولت بوش در سال ۲۰۰۴ مجدداً انتخاب شود و از حالا تا ۲ سال آینده هم بتواند عملیات موفقیت‌آمیزی در عراق داشته باشد و به عبارتی بتواند حکومت صدام را سرنگون کند این‌ها عواقب بسیار وسیع بین‌المللی، نه فقط منطقه‌ای، دارد و عوامل تثبیت‌کننده نظام تک‌قطبی خواهد بود. امریکا بعد از چنین مزیتی نه تنها در خاورمیانه بلکه در سطح جهان می‌تواند بسیاری از اهداف خود را پیش ببرد؛ چون دولت فعلی امریکا چنین تحلیلی دارد که برای برتری امریکا در دنیا باید برتری تکنولوژیک به وجود آورد.

برتری تکنولوژی هم به طور سنتی در امریکا از طریق ارتش امریکا بوده است. طی حدود ۸ ماه، برای ۴ سال آینده در حدود ۱ تریلیون و ۳۰۰ میلیارد دلار پول اضافه بر بودجه جاری ارتش امریکا تصویب شده است. قسمت عمده این پول مربوط به هزینه‌های جاری نظامی است اما بخشی از آن هم صرف تحقیق می‌شود. جمهوریخواهان در امریکا برخلاف دمکرات‌ها، معتقدند که برای احیای اقتصاد امریکا باید پول به تکنولوژی تزریق شود. آن‌ها خیلی با دید کلان به اقتصاد نگاه می‌کنند. به نظر من بسیاری از مسائلی که اتفاق می‌افتد ریشه اقتصادی دارد. درگیری امریکا و اروپا بر سر القاعده، بن لادن و فلان و بهمان نیست بلکه بر سر برتری تکنولوژی امریکا در یک دهه آینده است زیرا امریکا قصد دارد در دنیا جلو بیفتد، و حرف اول را بزند. اروپا و ژاپن نه این میزان پول و نه چنین امکانات تحقیقاتی وسیعی در اختیار دارند.

در امریکا همواره تکنولوژی از ارتش شروع شده و بعد جنبه بازرگانی پیدا کرده است. پست الکترونیکی که حدود ۶-۵ سال است در دنیا مطرح است ۳۰ سال پیش در ارتش امریکا از آن استفاده شده و بعداً جنبه عمومی و بازرگانی پیدا کرده است. امریکا با عنایت به هدف کلی طرح خود در سطح جهانی، به نوعی پوشش تبلیغاتی سیاسی نیاز دارد. عراق در این پوشش تبلیغاتی سیاسی قرار می‌گیرد یعنی دشمنی است که کمک می‌کند ارتش امریکا و وزارت دفاع آن در صحنه باقی بمانند. در بند آخر یکی از اسناد تازه سنا در مورد ایران به وزارت خارجه امریکا توصیه می‌شود که سیاست مشروعیت‌بخشی به حکومت ایران را کنار بگذارد. وزارت خارجه امریکا همواره پیگیر کار تدریجی و دیپلماتیک است، اما وزارت دفاع امریکا روش‌های دیگری دارد که عراق در این قالب می‌گنجد. این که امریکا بتواند حکومتی را عوض کند و کرزای خود را در عراق به سر کار آورد، این امر عواقب بسیار وسیعی دارد. این طرز تفکر، ایدئولوگ‌های قوی در امریکا دارد. یکی ریچارد پل است که الان مشاور وزیر دفاع امریکا است. وی در ۱۴ نوامبر ۲۰۰۱ دو ماه بعد از ۱۱ سپتامبر در یک سخنرانی گفته است که ما ابتدا دنبال عراق هستیم بعد هم ۵-۴ کشور دیگر در لیست هستند. این سیستم حال و هوای نظامی دارد. حتی امریکایی‌ها به

اروپایی‌ها این حرف را زدند. یا به ما کمک می‌کنید یا کنار می‌روید که ما کار خود را انجام دهیم. اگر بخواهیم مسائل ریز روز را بررسی کنیم. این امر تهدیدی جدی برای کشور ماست، به خصوص حرف‌هایی که امریکایی‌ها اخیراً مطرح کردند. مقاله مهمی در وال استریت ژورنال چاپ شده که آن را رئیس اسبق سیا نوشته است و نشان می‌دهد در امریکا چه تفکراتی مطرح است. اکنون بحث تغییر ساختار در ایران مطرح است. واژه‌ای که آنان استفاده می‌کنند ناامید شدن از دولت آقای خاتمی است و این که شاخه‌های مختلف حکومت ایران نمی‌توانند کاری کنند و بنابراین باید ساختار حکومت در ایران تغییر کند. من فکر می‌کنم جنگ امریکا در شرایط فعلی یک جنگ روانی بر ضد ایران است و اسم نظریه‌ای که آن‌ها روی آن کار می‌کنند نظریهٔ هرج و مرج است.

بر اساس نظریهٔ هرج و مرج که مؤسسه واشنگتن روی آن کار می‌کند، ایران کشوری از هم پاشیده است و امریکا باید غلظت این از هم پاشیدگی را روز به روز بالا ببرد، زیرا کار نظامی بر ضد ایران به راحتی امکان‌پذیر نیست. ایران کشور بزرگی است؛ امکانات آن پراکنده است؛ جمعیت جوانی دارد؛ قوای نظامی ایران قوی است؛ قابلیت تحرک منطقه‌ای دارد؛ امریکایی‌ها برای ایران راه حل نظامی جدی ندارند. فرض کنید ۳۰۰ مکان را در ایران هدف قرار دادند، عواقب آن چیست؟ نتیجه‌اش چیست و چه کار می‌خواهند بکنند؟ ولی عراق فرق می‌کند. روی ایران اجماع بین‌المللی نیست. تمایل به ایران بین اروپاییان، روس‌ها و اعراب بسیار زیاد است. روی ایران اجماع نظر نیست. این استراتژی، بیش‌تر استراتژی امریکایی - اسرائیلی است.

اروپاییان این طور فکر نمی‌کنند. آنان ایران را تنها کشور مستقل خاورمیانه می‌دانند و علاقه‌مند به ارتباط با ایران هستند. زیرا مصر و عربستان امریکایی هستند. آینده عراق از آن امریکاست. ترکیه را هم امریکایی می‌دانند. کشورهای حوزه خلیج فارس هم امریکایی هستند. ایران تنها کشوری است که اروپا به آن علاقه‌مند است و معتقد است که می‌تواند سیاست مستقل اروپایی را در آن پیش گیرد. متأسفانه ما با این طرف نیز درگیر هستیم. باید دست کم مسائل ایران با اروپا حل شود. یعنی باب اروپا باز گردد و با عربستان کار

استراتژیک انجام شود. کار پیچیده روانشناسانه گسترده سیاسی، تبلیغاتی و روانی جزو دستور کار امریکایی‌هاست. هر روز یک اتهام، یک جوسازی، یک نوع تبلیغ بر ضد ایران در سطح جهانی مطرح می‌شود. کشورهای دیگر هم تحت تأثیر این نوع تبلیغات قرار می‌گیرند و ارتباط خود را محدود می‌کنند، زیرا برای آن‌ها موقعیت امریکا مهم است.

به نظر من فقط فهم شرایط داخلی و بین‌المللی می‌تواند ما را در مسیر دیگری قرار دهد. البته می‌شود نکات روشنفکرانه‌ای را هم مطرح کرد. برای مثال اینکه آیا ما به درک عمومی استفاده از همه نیروها رسیده‌ایم. این امر که همه نیروها جایگاه خود را داشته باشند، تا اندازه زیادی یک مسأله ادراکی است. در رشته روابط بین‌الملل شاخه‌ای با عنوان نقشه شناختی وجود دارد. یک راه برای درک مصالح کشور کشیدن نقشه شناختی ذهن رجال است. ۹۰ درصد رجال کشور به امنیت فکر می‌کنند؛ امنیت و بقا. برای ایجاد تغییر باید در بعضی جاها کوتاه بیایند و تا زمانی که این آمادگی و انعطاف چه در مسائل داخلی و چه در مسائل خارجی وجود نداشته باشد نمی‌توان معقول حرکت کرد. لذا باید از مرحله امنیت بیرون بیاییم و به فراتر از آن بیندیشیم. نکته مهم این است که معمولاً سیاستمداران کوتاه‌مدت فکر می‌کنند. اگر فضای فکری و تنفسی دولتمردان کشور میان‌مدت شود بسیار مفید است. باید طوری رفتار کرد که دیگران با فشارهایی که وارد می‌کنند نتوانند برای ما تصمیم‌گیری کنند.